

افغانستان قرن ۱۹

سلسله محمد زائی :

محمد زائی شاخه است از خاندان بارکزائی که خود آن شعبه از عشیره بزرگ درانی میباشد. درانی ها که ام حقیقی و قومی آنها ابدالی است از اولاده ابدال خان موس این خاندان و منسوب یکی از بزرگترین قبایل افغان میباشد که بعد از مهاجرت دوم قبایل باختری در ۲۵۰ تا سه هزار سال قبل بطرف جنوب شرقی اتل مکان نموده و در وادی منسلک نمای بین رود هلمند و رود کابل و رود سند سکنی گرفتند بقول فیریه مؤرخ فرانسوی مؤلف کتاب (تاریخ افغان ها) در قرن ۱۸ یعنی مقارن آغاز ظهور این خاندان تعداد خانوار بارکزائی ها بین ۴۰ و ۵۰ هزار تخمین میشد. حالانکه شاخه محمد زائی در آن وقت بیش از ۴ - ۵ هزار خانه بحساب نمی آمد. اما بعد از کسب اقتدار در نیمه دوم قرن ۱۹ مقارن سلطنت دوم امیر دوست محمد خان تعداد شان رو به ازدیاد گذاشته و به ۳۰ هزار خانوار رسیدند بود. *تاریخ فرنگی*

سلسله نسب محمد زائی ها به محمدخان که مؤسس این شاخه است و از او به بارک که سر سلسله قبیله بارک زائی باشد میرسد *جامع علوم اسلامی* حاجی جمال خان که جد امیر دوست محمدخان و پدر پاننده محمد خان و اولین رئیس معروف این خاندان در نظر تاریخ افغانستان است. پسر یوسف، پسر یارو، پسر حمز (مؤسس خاندان) پسر عمر، پسر اسماعیل، () پسر نیک، پسر دارو (دارو نیکه)، پسر سیغل، پسر نورالدین (پدر نور زائی)، پسر بارک (که خاندان بارکزائی بنام آن یاد میشود) پسر زیرک که این خاندان بارکزائی و سدوزائی بهم یک جا شده و از یک طرف یعنی بالاتر از خود تا ابدال و از طرف دیگر یعنی پایین تر از خود تا احمد شاه کبیر میرسند از زیرک که نام اصلی اش سلیمان است به بالا، زیرک بن عیس - بن زختر - بن ابدال. محمدخان پدر این خاندان اولین شخص است که در تاریخ افغانستان از او بصورت جداگانه نام برده شده، و در عصر شاه عباس صفوی در جمله یک و فید افغانها با یران رفته بود. و از آن

(۱) برخی مؤرخین بین عمر خان و اسماعیل (خضر خان) را هم یاد میکنند اما چون همه مؤرخین در قضیه اتفاق ندارند ممکن است خضر خان شجره سدوزائی تکرار شده باشد (والله اعلم بالصواب)

پس این خاندان در جمله قبایل افغان صاحب اهمیت کافی بوده ، در همه مواقع رئیس آن مثل دیگر سران ملی از طرف شاهان و حکامداران اعزاز می یافت . چنانچه در موقع تاج پوشی احمدشاه سدوزائی نیز حاجی جمال خان رئیس خاندان محمد زائی و احمدخان (احمدشاه) رئیس خاندان سدوزائی ، تفریبا هم رتبه بوده ، در موقع انتخاب پادشاه هردو دارای يك اندرز و چانس بوده اند ، طوریکه مؤلف کتاب عروج بار کزائی تالیف الایس بایرس میگوید ، اگر صابر شاه فقیر خوشه جورا بر سر احمدشاه نمیزد امکان داشت انتخاب و کلای ملت جانب حاجی جمال خان که شخص خیلی محترم و محبوب عام بود ، متایل میشد . با هم حاجی جمال خان در آن مجلس از منتهای بزرگواری کار گرفته در تمام موقع انتخابات سر بزرگ افکنده چیزی نمیکفت اما زمانیکه صابر شاه احمد خان را برگزید اولین کسیکه بار بعیت کرد ، حاجی جمال خان بود و تا آخر سلطنت احمد شاه در امور مملکت از دادن مشوره خود داری نمیکرد و احمدشاه هم او را خیلی احترام مینمود و تقریبا در يك وقت با آن پادشاه پدر و حیات گفت و یسرانش در دربار شاهی جانشین پدر گردیدند چنانچه شرح آن در یسائین خواهد آمد .

مقصد اینکه خاندان سدوزائی و محمدزائی در آغاز تشکیل دولت مستقل افغانستان بعد از اقراض شاهنشاهی نادر افشار و روی کار آمدن خانواده درانی دو قبیله مساوی شناخته شده هردو برای زمامداری يك اندازه صلاحیت و شانس را مالک بودند و روابط با همیشان نیز علاوه از ارتباط خاندانی خیلی خوب و صمیمانه بوده است . حال بر گردیم به شرح حال اجداد اولیه این خاندان ، محمد خان ۴ فرزند داشت : حاجی خدایداد خان ، اختیار خان ، گشکی خان ، مزار خان . اختیار خان يك فرزند داشت : محمد یعقوب خان و او هم يك خلف نرینه پیدا کرد ، محمد سرور خان و او را هم يك فرزند نصیب شد ، حاجی محمد یوسف خان و از حاجی محمد یوسف خان دو پسر بناز ماند ، حاجی جمال خان وزیر خان . حاجی جمال خان از جمله همان ۱۴ نفر سران درانی بود که در نزد نادر افشار نظر به قوه قوم خود مقام و اعتبار زیاد داشتند ، از حاجی جمال خان ۴ فرزند باقی ماند ، عبدالحییب خان مشهور به (سخی) که شخص فیاض و سالف بود و بامور دینوی کمتر علاقه میکرد و حاجی درویش (که این دو برادر سکه بودند) و سراج التوار بیخ آنها را بنام هارون خان و بهادر خان یاد میکند شاید این تفاوت اسم واقف باشد . بهر حال از اول الذکر دو پسر بناز ماند ، امیرالدین خان و شهناز خان و از اخیر الذکر يك پسر ماند بنام محمد رحیم خان و هیچکدام در سیاست رولی بازی نکرده اند .

دو پسر دیگر حاجی جمال خان رحیم داد خان (ملقب به زرداد خان) و بنا بند خان پندها (ملقب به سر فراز خان) که اینها از مادر هم بار کزائی و بین خود سکه بودند . پابنده خان سن ۸ سالگی یتیم ماند و رحیم داد خان برادرش او را تربیت کرده تا اینکه به ۱۶ سالگی رئیس قوم شد ، بار کزائی ها بیشتر در قسمت کرشک و زمینداور واقع غرب قندهار سکونت داشتند اما از وقتیکه اقتدار کسب کردند ، به قندهار و حوالی آن توطن اختیار و سپس بمرکز بکابل آمدند .

عروج پاینده خان :

پس از فوت حاجی جمال خان که در سال ۱۷۷۱ ع - ۱۱۸۴ ه ق پدرود حیات گفت رحیم داد خان پسرش مقام پدر را در دربار احراز کرد و چون روی کار آمدن او مقارن جلوس تیمورشاه بود، این پادشاه در اوائل بناو حیثیت ریاست قوم بارکیزائی را داده بود اما بزودی از سبب حدت مزاج او اکثر سران قوم چون محراب خان و کدو خان زبان شکایت گشوده این شکایات هاسبب شد که تیمورشاه پاینده خان برادر کوچکش را که شخص باهوش و باوجود صغریں اعتماد قوم و احترام عموم رابسوی خود جلب کرده بود رئیس قوم بشناسد و رحیم داد خان را بحیث رئیس دفتر یاد شاهی منصوب کرد.

پاینده خان بزودی با اثر راست کاری و حسن خلق هم قوم و هم شاه رابسوی خود جلب نمود و موقع بلندی یافت بر علاوه در اندک زمان باور مملکت داری نیز علاقه گرفت بافت خویش را درین قسمت نیز با ثبات رسانید چنانچه در موقعیکه اقوام درانی به تحریک شاه و لیخان وزیر عصر احمد شاه، برخلاف تیمورشاه بنای بغاوت را گذاشته بودند، همین پاینده خان ایشان را آرام و منصرف ساخت و سپس که عبدالخالق خان سدوزائی که خود را ازاعمام احمدشاه میدانست قوم داران را برخلاف تیمورشاه تحریک داده و ازفندهار جانب کابل مارش کرد، در ابتداء پاینده خان نیز مانند تمام سران قومی با او همراه بود ولی همینکه به کابل نزد یک شدند، پاینده خان محراب خان و دلادور خان را با خود متفق ساخته به اردوی شاهی پیوستند و این اقدام پاینده خان برای حفظ سلطنت تیمورشاه که درین وقت پیش ازشش هزار عسکر در دسترس خود نداشت و تمام قوم از او برگشته بودند و بایک قوه ایوب شخصت هر انفری بر پایتخت مارش نموده بودند، خیلی قیمت دار ثبات شد و بغاوت کنندگان را بدون جنگ هزیمت داد و تیمورشاه قدر این خدمت را دانسته پاینده خان را رسماً در خدمت خود موقع داد.

و اولتر از همه او را ببعیت مددخان اسحق زائی برای سرکوبی آزاد خان افغان حاکم کشمیر اعزام داشت و هر دو نفر از آنرا بکابل روانه نمودند و در آنجا بسلطنت و آنداز ساخته، موفقانه مراجعت کردند و پاینده خان در مراجعت حسب هدایت مرکز، مالیات سیالکوٹ و کویت را هم جمع کرده باخزائن کافی به پایتخت برگشت و تیمورشاه در آزای این خدمت بیرق و سرداری غلزان را هم باو تفویض کرد و جاییش را در کنارتخت سلطنتی تعیین نمود.

درین موقع شهزاده عباس پسر تیمورشاه به اغوای ارسلان خان مهمند فرار و به لایوره (نزدیک دکه) که مرکز مهمند است داخل شد پاینده خان برای بازگشتاندن شهزاده و سرکوبی ارسلان خان تعین و باشجاعت تمام سرراست به مرکز اغنشا شیبون داخل گشت و آنها به کوهستان فرار کردند. پاینده خان که میخواست درین فتنه به افراد خاندان شاهی وعزت و اعتبار شان صدمه واقع نشود تعقیب شهزاده را لازم ندانسته برگشت و به شاه مشوره داد که فرصتیکه برای گندشتاندن موسم سرما به پشاور میرود شهزاده و ارسلان خان را بفرمان شاهی طلب کند و شاه چنان کرد و شاهزاده و ارسلان خان بحضور آمدند شاهزاده عفو و ارسلان خان اعدام شد تیمورشاه ازین تدبیر پاینده خان و خد مانیکه به سلطنت کرده بود، بیشتر ممنون شده لقب (سرفراز خان) را باو عطا کرد، بعد از آن در شمال هندو کش شورش رخ داده (۱۷۸۰ ع - ۱۱۹۵ ه ق) عده کثیری از مردمان آن سمت بطرف کابل مارش کردند. وضعیت بحرانی بود بعضی مردم

به تیمورشاه مشوره میدادند که کابل را ترک کند و بهرات برود اما پاینده خان داوطلبانه برای رفع این غائله حرکت کرده ، در ضمن کسفر انسهای چندی که در بلخ باسران اغتشا شون بعمل آورد ، آنها را قانع و جمعیت شان را متفرق ساخت و خود بقند هار نزد تیمورشاه که به آنجا رفته بود رسید .

بالاخره تیمورشاه در سال ۱۸۹۳ ع (۷ شوال ۱۲۰۷ هـ ق) وفات یافت و سی و شش اولاد از خود باز گذاشت که بیست و چهار آن پسر بود و تیمورشاه ولیعهد خود را هم تعیین نکرده بود اما شهزاده زمان که مادرش یوسف زائی بود ، در سلطنت پدر بسبب هوش و علم و فعالیت خود در نزد تیمورشاه از دیگران محترم تر بود و در امور سلطنت نیز دست داشت و در غیاب شاه وظیفه نیابت سلطنت را هم ایفاء میکرد بنابراین پاینده خان او را از هر رهگذر بیشتر شایسته سلطنت یافته و طرفداری او را الزام کرد ، چنانچه بنا به مساعی پاینده خان زما شاه بر تخت نشست و برادرانش که در کابل بودند برای اینکه مصدر فتنه نشوند حبس گشتند ، اما شهزاده همایون که در قند هار حکومت داشت به مخالفت برآمده لشکر کشی بعمل آمد ، پاینده خان عسکرها یون را که تحت قیادت مهرعلی خان میر آخور بود شکست داد و همایون بطرف بلوچستان فرار کرد ، زمانشاه از پاینده خان بسیار ممنون شده هشتاد هزار رویه تنخواه برای او مقرر کرد که در آن وقت هیچ کسی بپایند از او معاش نداشت (۱) و سرداری اقوام دیگر را نیز علاوه بر درانی و غلزنائی باو عطا کرد ، اما زما شاه دارای افکار جداگانه بود و میخواست فوذاشخاص قومی را که سبب ادامه ملوک الطوائفی میشدند ، از بین بردارد سلطنت مرکزی را تقویت کند ، این نظریه شاه موصوف را متاسفانه پاینده خان که يك شخص قومی بود درك نمیتوانست و میخواست باعتبار ویشتیبائی قوم خود در نظر پادشاه در دربار او شناخته شود ، در حالیکه زمانشاه آرزو داشت او را بحیث يك وزیر در سلطنت بدون ملاحظه اعتبار قومی دیده از او در امور مملکت داری و او برای محو فوذاقوام و سران قومی

و مراکز و عناصر ملوک الطوائفی بشکله علوم کنار بگیرد اما محاسن فریبگی این نکته سبب تولید اختلاف نظر بین زمانشاه و پاینده خان گردید و هر چند زمانشاه نظر خوبی به پاینده خان داشت و میخواست از خدمات او استفاده کند ، اما طرز و شرط کار کردن پاینده خان طوری بود که هدف زمانشاه را احتواء نمیتوانست لا جرم زما شاه برای اجرای اموری که در نظر داشت شخص دیگری را جستجو کرد و بسزودی آن را یافت ، این شخص رحمت اله خان سدوزانی کامران خیل ملقب به وفادار خان بسود که جوان روشن فکر و فعال و لائق بود و نامبرده کاملاً به نقشه های شاهینی برده موافقت خود را به آن اظهار و برای عملی کردن آن مشغول اخذ ترتیبات شد ، طوریکه تاریخ شهادت میدهد و مؤلفین خارجی تماماً اتفاق دارند زما شاه نقشه بزرگی داشت ، او میخواست امیراطوری احمد شاه درانی را دوباره زنده سازد لیکن روی اساس تشکیل يك دولت قوی و مستقر یعنی به جنبه جهانکشانی آن اکتفاء نکرده افغانستان را دولت مقتدر و متحدنی سازد که نه تنها مظهر قوه سیاسی و نظامی باشد بلکه در شرق کانون علم و دانش و تهذیب و تمدن نیز شناخته شود .

(۱) اگر درین اثرا که از خاندان سدوزانی و حکومت شان ذکر شده صرف برای نشان دادن رول

محمدزانی هادر آن میباشد نه قسم تاریخ مفصل و مکمل آن دوره که از موضوع این کتاب خارج است

برای این منظور فکرتیزین اویسگانه عمل اساس راهبارت از تواید مرکزیت در سلطنت و ازین بردن منوک الطوائفی تشخیص داده و سبب ضعف و پراگندگی امپراطوری جد خویش را بجز صرف همین عامل میدانست . علاوه برین زمانشاه درک کرده بود عصر خیلی هافرق کرده و رقیب های بزرگی از دور به مقابل نقشه های اوفدعالم نموده اند که در وقت جد و پدرش وجود نداشتند . زمانشاه میخواست بمقابل این قوه های بزرگ که عبارت از دول غربی باشد ، ترتیبات بگیرد و حتی در نظر داشت از اختلافات ایشان نیز استفاده کند چنانچه متارن نهضت ناپیون بوئیاریت بطرف شرق ، در صدنشکبیل اردوی بزرگی افتاده بود تا درین فرصتیکه انگلیس و روس بریشان اقدامات امپراطور فرانسوی میباشند بپند حمله کرده هندرا تا حواشی جنوبی و شرقی آن که جدو پدرش موفق به اشغال آن نشده بودند ، فتح و تأمین کند و بای اجانب را ازان دور سازد . روی چنین یک نقشه بزرگ و مهم بود که زمانشاه میخواست همکاری شخصی خود پاینده خان را برای خود حاصل کند ، لیکن پاینده خان که از روی عنقه قوه خود را در قوه قوم و اعتبار خویش را به اعتبار آن مربوط و مرکوز میدانست و نمیتوانست از این ارتباط صرف نظر کند به دلایل زمانشاه فتنات نسکرده به نقشه او موافقت و مشارکت نسکرد .

بسام زمانشاه در اول امر که هنوز سر و صدائی بلند نشده بود ، پاینده خان را که افی السابق احترام میکرد بلکه در امور مهم عسکری از او کار میگرفت و باین قسم اعتماد خود را بباو نشان میداد لیکن امور مملکت داری را باین نقشه های بزرگ به وفادار خان سپرده و او را وزیر خویش مقرر کرده بود چنانچه از قضیه حمله ثانوی شهزاده همایون بقندهار و اسیر شدن شهزاده قیصرین زمانشاه بدست همایون ، بمجرد رسیدن این خبر زمانشاه که در پشاور بود ، پاینده خان را به آن طرف مأمور کرد که پیش از موکب شاهی حرکت نکند پاینده خان بسرعت جانب قندهار حرکت کرده بعمیت فتح خان فرزندش در شب خویش بعد از ظهر فدار ساختن برخی از منفذین هر گاه همایون ناهب در اشکست داد که دوباره به بلوچستان متواری شد (۱)

زین پس در عین اینکه شام از زمان از یک طرف مصروف جنگک بسایر ادر د یگر خود محمود که به تحریک ایران و انگلیس بسبب (۲) اخلال کار او میشد و از طرف دیگر بتأمین ولایات شرقی سلطنت خویش که امراء و حکام آن بسکی بند دیگر قیام و سرکشی میکردند ، مشغول بود ، از تعقیب نقشه خویش صرف نظر نسکرد به تشکیل عسکر بزرگ و انداختن ذخائر لازمه جهت مارش بطرف هند و ایران جدو جهد میکرد . لیکن سران ملی که عدم اعتبار تدریجی خود را در دربار و رسوخ روز افزون وفادار خان رادر امور مملکت ملاحظه میکردند ، برخلاف شاه به تبلیغات می پرداختند و در هر مجلس از وضع بی التفاتی شاه زمان و

(۱) در فر صتیکه همایون اشکست خورده و شهر قندهار هنوز در دست اتباع او بود (اوریه ادی) مادر فتح خان و خانم پاینده خان که از زنان مردانه صفت افغان بود ، بقندهار داخل شده شهزاده قیصر را از زندان خارج بنام پدرش به مسند حکومت بر نشاند و مرتضی خان داماد خود را که خیال فتنه داشت بدست خود مجروح و زندانی ساخت

اینکه به اقوام خود وقع و اعتباری قائل نمیشود، شکوه میکردند. این زمزمه ها بگوش شاه زمان نیز میرسید اما بان اهمیتی نداده بمقابل سران قومی سرد ترو بی اعتنا تر میشد تا آنکه سران قومی این اوضاع بی سابقه را برای خود غیرقابل تحمل دانسته در سال ۱۷۷۹ ع ۱۲۱۴ هـ ق به تشکیل یک دسته مخالف و ترتیب نقشه تحول شاه و روی کار آوردن برادرش شهزاده شجاع (بعدها شاه شجاع الملک) پرداختند. یابنده خان نیز درین تحریک شرکت داشت (۱) اما خیر این مجالس وعهد و پیمانی که در آن بعمل آمده بود بمع شاه رسیده، دانست که دیگر با سران قومی نمیتواند از راه کسج دارو مزیر پیش بیاید و بالعکس باید برای فیصله قطعی حاضر باشد خصوصاً که از دیگر طرف هائیز مشکلات به مقابله نقشه های او روز بروز زیادتر شده میرفت. بنابراین یک روز که در قندهار بود و بواسطه محمدشریف خان منشی باشی که خیر را به وفادار خان داده بود، اطلاع یافت که سران درانی در منزل میان غلام محمد تاجر هندی اجتماع نموده و قرار داده اند که بواسطه دسیسه شاه راعزل و شهزاده شجاع را بجای او نصب کنند و در آینده سلطنت موروثی نی بلکه انتخابی باشد و درین مسایل سران مزبور باهم عهد و پیمان کرده اند، فوراً امر کرد تا سران مزبور را احضار و اعدام نمایند، چنانچه در بن جمله یابنده خان بار کزائی، حکومت خان الکوژائی، اسلام خان ضبط بیگی، خضرخان علیزائی، ارسلان خان جوانشیر، زمان خان رکاب باشی، محمدعظیم خان بن میرهراز خان الکوژائی، نورالله خان بابری از جمله سران بزرگ بمقتل رسیدند و عده دیگر در دست خرقه مبارک داخل شده از کشته شدن نجات یافتند و شاه امر به توقیف تمام سران محمد زائی داد.

عروج وزیر فتح خان :

فتح خان که امر توقیف او نیز صادر شده بود، از حصار قندهار خود را بزیر افکنده جانب گرشک فرار کرد و در آنجا بردان دیگرش نیز جمع شده فرار دادند که برای انتقام خون پدر برخلاف زمان شاه قیام کنند و درین وقت یک لقب بزرگ زمان شاه، شهزاده محمود برادر او بود که از مدتی زمامت بلخ و ایران زده و حکومت ایران او را وعده امداد داده بود، جدا شدن پسران یابنده خان از خدمت زمان شاه و قیام ایشان به مخالفت او زمینه را برای محمود جهت نیل بمقصد هموار تر ساخته، و ایران نیز با او درین قسمت هم آواز شد. درینجا باید متذکر شویم که حکومت ایران در بدو فرار محمود بطرف هرات، نامبرده را در ترشیز جاگیر داده و برای گرفتن سلطنت افغانستان امید وار ساخته بود (۲) زمان شاه در قندهار ازین توطئه ها اطلاع یافته در حالیکه یک لک فرسیاه حاضر کرده بعد بواسطه شهرت دادن اینکه عزم ایران دارد (در حالیکه قصدش هند بود) ایران را تهدید کرد و شاه ایران ترسیده محمدحسین فراکوز لورا برسم سفارت بدر زمان شاه فرستاد و شاه

(۱) اکثر مورخین معتبر وجود این دسیسه را محض از اثر اختراع همایون میان غلام محمد هندی میدانند که به تحریک اجانب برای برهم زدن بین شاه و سران ملی آن چهر کرد و سپس به شاه هم رایور داده بود، و الله اعلم بالصواب
(۲) فیربه، تاریخ افغانها سراج التواریخ جلد اول صفحه (۵۱)

در محضر او در قندهار يك نمايش شاندار عسکری نشان داد و بعد کدو خان بار کزانی را برسم سفارت بدربار طهران اعزام داشت ۱۲۱۰ هـ ق (۱۷۹۵ ع) کمی قبل از فوت افغان محمد فاجار (۱۲۱۲ هـ ق - ۱۷۹۷) کدو خان مراجعت کرده از بی غمی وضع ایران فتح ایران را به زمانشاه پیشنهاد نمود و گفت اگر دوازده هزار نفر باو بدهد ایران را مسخر خواهد ساخت . زمانشاه برای آسکه فرصت مداخله باهوار افغانستان به شاه ایران نداده باشد عباس میرزا و مادر میرزا پسران شهرخ افشار را که نزدش موجود بودند در معیت شیرمحمد مختارالدوله بحکومت مشهد اعزام نمود ففتح علی شاه که عوض بدر برتخت ایران جلوس کرد ، باز بفرمان مداخله در امور افغانستان و اشغال هرات افتاده شاه محمود را درسال (۱۲۱۲ هـ ق - ۱۷۹۷ ع) به طهران خواسته بنواخت و در اثر التماس او به عمال خراسان نوشت که باو عسکر و امداد بدهند و محمود از راه یزد بغراه واز آنجا به هرات لشکر کشید اما از دست محمد زمان خان و شهزاده فیصر (پسر زمانشاه) شکست خورده فیروزالدین برادر و کامران پسر خود را بسار دیکر بطهران جهت حصول امداد کامل اعزام داشت و خود برای جناب امداد امیر بغا را بنان طرف حرکت کرد . اما زمانشاه عبدالحق خان سفیر بخارا را بیغام فرستاد تا با امیر بغا را خاطر نشان کند که محمود را در دربار خود راه نهد و شاه بخارا ازین بیغام ترسید ، محمود را اخراج نمود که دو باره بدربار طهران رو آورد و عزت یافت باین طریق هر دو رقیب زمانشاه که یکی محمود برادر او و دیگری پسران پاینده خان مرحوم باشد در جستجوی مخالفت با زمانشاه بوده بزودی به هم يك جاشدند ، محمود برای فتح خان بیغام فرستاد که باو ملحق شود فتح خان در ترشیز (یا بقول انجمن در طوس) با محمود ملاقات کرد و باهم قرار دادند که متفقاً به زمانشاه حمله کنند ، چنانچه علی الفور محمود بمعیت فتح خان بقائن رفته اگرچه مردم آنجا به محمود خوش بین نبودند ، اما در اثر مساعی فتح خان عسکری از اهالی آن قسمت فراهم شد و بطرف سیستان حرکت کردند . پسران خان حاکم سیستان از آنها پذیرای خوبی کرده حاضر شد که بطور خفیه بانها امداد کند فتح خان دو نفر از برادران خود را که درین وقت همه بسور او اجمع شده بودند برای معلوم کردن رای قوم بطرف فرام بیش فرستاد و چون اهالی را برای کمک حاضر ساختند ، خوانین خراسان هم از عقب رسیده ابتدا بار کزانی ها و سپس تمام درانی ها به مساعی فتح خان به محمود پیوستند و لشکر انبوهی فراهم شده بطرف قندهار حرکت کرد مهر عالی خان حاکم قندهار را با چهار هزار سپاه خود تاب مقاومت نیاورده ، حصارى شد محاصره بیش از يك ماه طول کشید فتح خان که دیگر امداد از عقب برایش نرسیده بود ، خیلی دچار تکلیف بود و قلع هم کشوده نمیشد اما بالاخره توانست برخی از خوانین را از داخل شهر با خود طرفدار سازد و بسکمک آنها خود فتح خان ندریعه زینه و بقول شیرازی توسط چرمینه بیسکی از بروج شهر برآمده فوری قاره را بصدا در آورد و فریاد کشید که : « دور دور محمود است دروازه هارا باز کنید ! » مهر عالی خان در اثر این تدبیر فتح خان کار را از کار گذشته دیده و فرار کرد و محمود بقندهار داخل گشت و این او این قدم زوال زمانشاه و عروج شاه محمود بود .